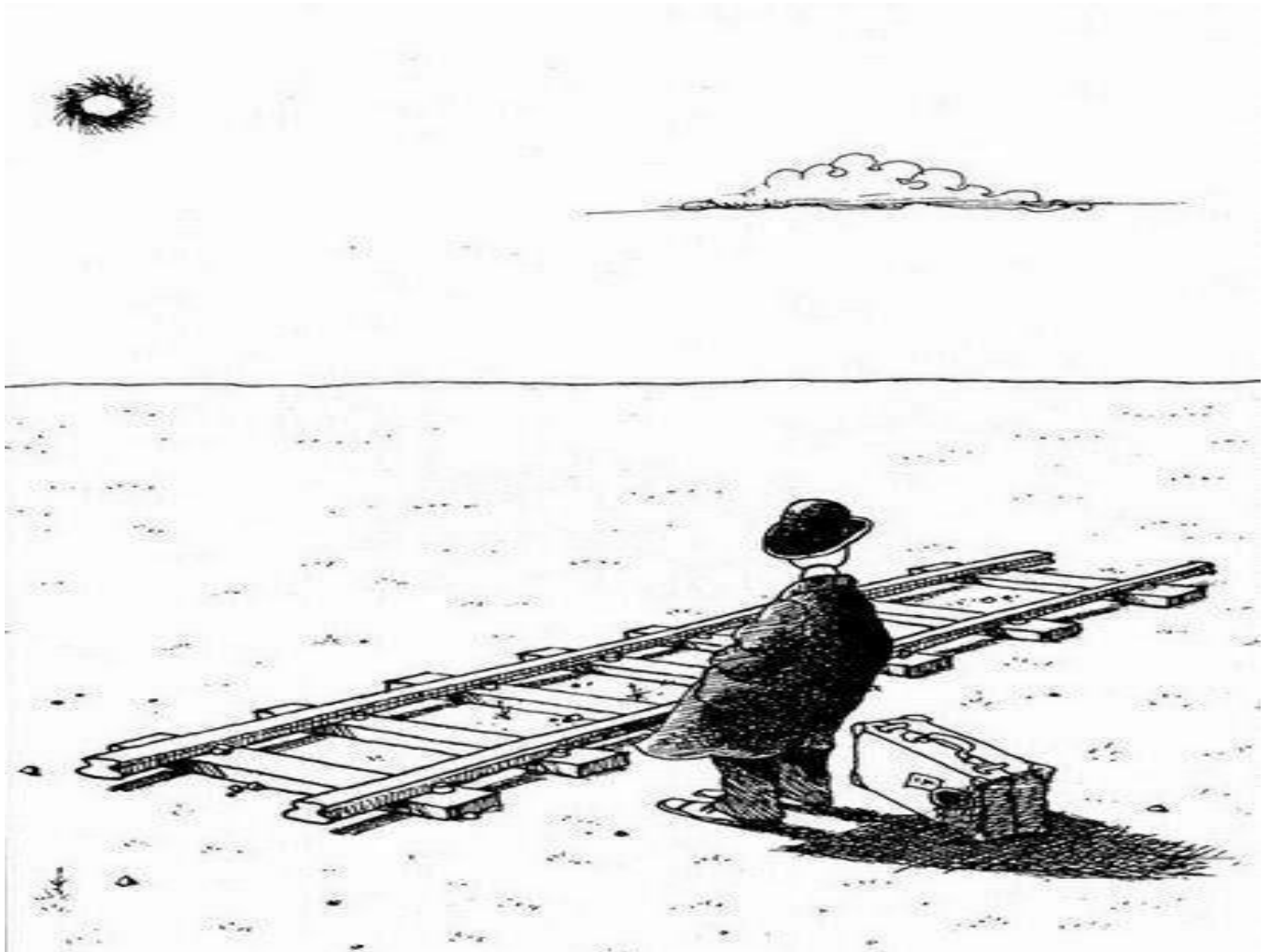


# مسافر شهر موفقیّت



ای محمد: وقتِ ایستادن و متوقف شدن و انتظار کشیدن نیست، حرکت کن

محمد نظری کندشمن



بنام خداوند دانا و توانا

با سلام و سپاس از دوستان عزیزم



✌️❤️✌️ خدایا هر چه در این دنیا آفریده ای، دارای معنی و هدف است و من از تفکر این انسان جاهل در شگفتم که برای یک عده گیاه، علف هرز خطاب می کنند، مگر می شود و شدنی است علف هرز، علفی هرز باشد؟ من فکر نمی کنم هیچ علف هرزی وجود داشته باشد و نه تنها علف هرز، بلکه هیچ چیز دیگر هرزی وجود ندارد، مشکل از ماست که نمی توانیم علف هرز را درک کنیم و ناخودآگاه شیفته و مجذوب گل سرخی می شویم که چه بسا علف هرز به اصطلاح ، برای خود زیبایی و جایگاهی داشته باشد که من و امثال من آن را نمی توانند کشف کنند و درک کنند ولی من شخصا چه بر روی گل سرخ پا بگذارم و چه بر روی علف هرز، هر دو مرا ناراحت می کنند و دچار عذاب وجدان می شوم **با خود می گویم من به کدامین حق و گل سرخ یا علف هرز به کدامین گناه، باید زیر پای من لگدمال شوم،** آخر مگر می شود گل سرخ یا علف هرز در این دنیا بی هدف باشند و هیچ کار مهمی انجام ندهند. یک نکته مهم و شگفت انگیز این است که وقتی بخواهیم درس مقاومت و



استقامت یاد بگیریم، این درس را می توانیم از علف های هرز یاد بگیریم، نه گل های سرخ که عمر آنها به وزش بادی بستگی دارد.

✌️ ❤️ ✌️ خدایا این دنیا ( بیابان و کویر برهوت ) جای غریبی است و من به غیر از تو، هیچ آشنای مهربانی نمی شناسم که بتواند مرا در این سفر زندگی، در جهت صراط مستقیم همراهی و هدایت کند و حامی فکری و قلبی من باشد.

خدایا من تنها با نور امید توست که هنوز در این کویر تاریک زندگی، کورمال کورمال رو به جلو حرکت می کنم و هیچ ترسی از جنبنده ای و درنده ای ( انسان و...) ندارم، چرا که وقتی با نور خود ذهن و قلب مرا روشن کنی، چه در روز و چه در شب در بیابان و صحرای زندگی پیش روم، جای دلهره و نگرانی ندارم. چرا که فانوس امید تو جهان ذهنی و عینی مرا آن چنان روشن و درخشان کرده است که می توانم با صلابت در این سفر زندگانی گام بردارم و بیش از پیش بر سرعت قطار اندیشه هایم بیفزایم تا به شهر الهه موفقیت برسم.

خدایا ما دور افتادگانیم که هدفی به جز لقاالله نداریم ( انا لله و انا الیه راجعون، ما از خداییم و همانا به سوی خدا باز برمی گردیم).

✌️ ❤️ ✌️ ای محمد منتظر چیستی و در انتظار کیستی؟ فکر نمی کنید دیگر وقت آن است که به این انتظار بیهوده پایان ببخشی و راهی شوی؟ فکر می کنید به غیر از خودت، کس دیگری می تواند ناجی و منجی تو باشد؟ ای محمد این همه انتظار کشیدی، بس نیست کافی نیست؟ تا به کی به نام انتظار، زمان و فرصت خود را از دست می دهید؟ ای محمد آیا وقت آن نیست که برخیزید و حرکت کنید و به سوی سرزمین الهه موفقیت حرکت کنید؟ این همه انتظار کشیدی و صبوری کردی، به کدامین نتیجه رسیدی؟ از بس به انتظار گهی



نشستی و گهی ایستادی، دیگر چشم هایت نیز به سیاهی می رود. ای محمد تو که درخت نیستی که این قدر در جای ثابت خود بی حرکت بمانی و به نام صبر، پای در رکاب حرکت و تغییر نگذاری! چرا که وقت آن است بر خیزی و توسن اراده خود را سوار شوی و بی درنگ رهسپار شهر آمال و آرزوهایت شوی. دیگر اجازه مده انتظار به تو پایان ببخشد، بلکه تو به انتظار پایان ببخش و حرکت خود را آغاز کن و آواز موفقیت سر بده و پرچم اراده خود را برافراشته کن که شهر موفقیت برای آنان که در حرکت هستند، خیلی نزدیک تر از آنهایی است که متوقف شده اند. آری ای محمد چه طعم تلخی دارد انتظار بیهوده ای که از نبود هدف و برنامه برای زندگی ناشی می شود. ای محمد تا کی باید خیره به راه ماند و از خود هیچ کششی و کوششی نشان نداد و در سکوت سکون خود غرق شدن و فریاد حرکت سر ندادن؟

🌸 ❤️ 🌸 ای محمد بس است از بس به عقب و گذشته نگاه کردی، سر بگردان و این ور را هم نگاه کن، مگر نمی بینی زمان حال از دست می رود؟ ای محمد امروز را دریاب و رو به آینده فکر کن و دیگر پشت سرت را هم نگاه نکن. ای محمد زندگی سفری بیش نیست و در سفر زندگی ممکن است با تجارب خوب یا بد روبرو شویم و ما وقتی شاد و موفق هستیم نباید مغرور شویم و خودمان را فراموش کنیم و یا آن گاه غمگین و شکست خورده هستیم، نباید ناامید باشیم و خودمان را ببازیم که سفر زندگی، تلخ و شیرینی یا رنج و گنج را با هم دارد و مهمتر این است آنقدر مقاوم باشیم که هیچ تلخی و رنجی نتوانند سفر زندگی ما را متوقف سازند و تا وقتی به مقصد و مقصود خودمان نرسیدیم از حرکت باز نمانیم.

❤️ محمد نظری کنشین ❤️



🕊️ ❤️ 🕊️ آیا زندگی همین خوردن و خوابیدن است؟

آیا زندگی همین تکرار یکنواخت شب و روزهاست؟

آیا زندگی همین مشغول شدن به کارهای ناتمام و پایان ناپذیر روزمره است؟

آیا زندگی فقط همین عادت های روزانه ماست؟

آیا واقعاً زندگی همین و امثال اینهاست؟

آیا واقعاً مشغول زندگی هستیم یا که در حال تلف کردن خودمان و به هدر دادن زمان هستیم؟

آیا برای زندگی کردن باید انتظار کشید؟

به راستی چه چیزهایی زندگی ما را با معنا و ارزشمند می سازد؟

آیا چون موجودی هستیم که روزی به کام مرگ فرو می رویم. نباید زندگی کنیم و برای خودمان اهدافی داشته باشیم، اهدافی بلندمدت و ارزشمند، که به زندگی ما ارج و معنا ببخشد؟

و ...

🕊️ ❤️ 🕊️ **وقتی در این حیات دنیوی، اهدافی نداشته باشیم، به راستی چقدر احساس**

**بیهودگی و عبث بودن پیدا می کنیم** و از اینکه هستیم و باشیم، به ما احساس شادی و رضایت نمی دهد، بی شک هدف از بودن و نفس کشیدن و زیستن، زندگی کردن بوده است، یعنی زنده باشیم و زندگی کنیم. برای همین در ابتدا بایستی لوازم و شرایط ادامه حیات را



تامین کنیم و بعد به زندگی پردازیم، ولی مشکل اینجاست که مردم زنده اند ولی زندگی نمی کنند، بیشتر برای زنده ماندن تلاش می کنند و سعی می کنند از لحاظ اقتصادی و رفاهی در سطح بالایی باشند. ولی جای سوال است پس چرا هیچ احساس شادی و رضایت ندارند و فکر می کنند نمی توانند زندگی دلخواه و خوشبختی را برای خودشان خلق کنند. آیا یعنی زندگی کردن این قدر سخت است که شصت و هفتاد سال را سپری می کنیم و آخرش هم فرصت پیدا نمی کنیم زندگی کنیم؟

🕊️ ❤️ 🕊️ **برای دست یافتن به موفقیت، حرکت و پیشروی لازم است، وگرنه با صبر و انتظار کشیدن مگر می شود، صاحب موفقیتی شد؟** هر چند وجود صبر در آدمی، ویژگی و صفت پسندیده ای است، ولی به این معنی نیست که در هر کاری یا زمینه ای باید صبر کرد، چرا که **صبر منفعلانه** داشتن، هیچ ثمری برای هیچ کسی در هیچ کاری ندارد، اگر می خواهیم صبور باشیم، لاقلاً **صبر فعالانه** داشته باشیم و به نام صبر، دست از کوشش و تلاش نکشیم و به صورت منفعل و خنثی به امید دستیابی به موفقیت، به انتظار ننشینیم، صبر هنگامی پسندیده و قابل تایید است که ما آنچه را که در **توان فکری و توان عملی** داشته ایم، به کار گرفته ایم و حال آن موقع است که باید صبر پیشه کرد و **به خدای موفقیت باید امیدوار بود** و به **امدادهای غیبی الهی (در ابعاد فکری و عملی)** امید داشته باشیم. وقتی ما قبل از اینکه دست به سعی و تلاش بزنیم، صبر در پیش بگیریم، بی شک چنین صبری ما را به سمت شکست و ناکامی سوق می دهد. صبر منفعل مثل ساکت و ساکن نشستن یا موقوف شدن است، و این یعنی ما قبل از حرکت، متوقف شده ایم و به این امید در حال انتظار هستیم که قرار است بدون حرکت و تلاشی و بطور ناگهانی و غیرمنتظره، الهه موفقیت از راه برسد و مهمان کلبه آرزوهای ما باشد، آیا مگر چنین کاری



یا آرزویی ممکن می شود؟ درواقع برخی مواقع با چنین صبوری، در حال خودفریبی و از دست زمان هستیم، چون فکر می کنیم بدون اینکه خودمان از نظر فکر و عمل دست به کار شویم، همه چیز رو به راه خواهد شد و روزگار بر وفق مراد ما خواهد شد. اما به راستی این همه صبر کردیم و انتظار کشیدیم، چه چیزی تغییر کرد و کدامین آرزو و خواسته های ما محقق شد؟ وقتی گرفتار چنین صبر منفعلانه ای می شویم، درواقع امکان پیروزی و موفقیت و کامیابی خودمان را به عوامل بیرونی ربط می دهیم و از آنجا که هیچ منجی سوار شده بر اسب سفید از راه نمی رسد تا آرزوهای کسی را برآورده کند، پس همچنان با این رویه باورهای معیوب، هیچ وقت امکان دیدار ما با الهه موفقیت به وجود نمی آید. این ما هستیم که باید به سراغ کاخ آرزوها و الهه موفقیت زندگی خودمان برویم و این یعنی من نایستی با صبر منفعلانه خودم را فریب بدهم که همه چیز خوب خواهد شد و مرا به خواسته هایم خواهند رساند. آری به قول معروف " **وقتی در انتظار آینده باشیم به جز از دست دادن زمان، هیچ چیز دیگری نصیب ما نمی شود**". اگر انتظار را به نظاره کردن تعبیر کنیم به این معنی می شود که ما با انتظار کشیدن، فقط ناظر و نظاره گر گذر زمان هستیم که از دست می رود و در ازای آن نیز چیزی به دست ما نمی آید و عاید نمی شود. گاه به نظر می رسد هر چقدر اهل صبر و انتظار می شویم، سستی و تنبلی و اهمال کاری نیز بر ما مستولی و غالب می شود که این ها نیز عوامل و زمینه ساز شکست ما هستند، چرا که وقتی به انتظار می نشینیم و هیچ حرکتی نمی کنیم، درواقع زمان می گذرد و تمام می شود و ما همچنان در آن نقطه ابتدایی متوقف شده ایم و از حرکت قافله موفقیت، عقب افتاده ایم.



به نظر می رسد برای صبر کردن و انتظار کشیدن پایانی نیست و اگر به صبر و انتظار قانع باشیم، باید گفت نه انتظار تمام می شود و نه از این انتظار سودی عاید ما می شود. وقتی همش بخواهیم در انتظار باشیم، در واقع زندگی کردن را از دست می دهیم، چرا که زندگی ما انسان ها در طول زمان جاری است، وقتی زمان و فرصت ما از دست می رود و کاهش می یابد یعنی از فرصتی که برای زندگی کردن می توانیم داشته باشیم، محروم می شویم، شاید بتوان گفت انتظار آدمی را از لحاظ کارکرد فکری و رفتاری محدود می کند و این محدودیت باعث می شود ناخواسته با محرومیت هایی مواجه شویم، در واقع وقتی انتظار می کشیم یعنی دست از کار و تلاش فکری و عملی کشیده ایم و فقط به گذشت زمان اعتماد و تکیه کرده ایم با این حساب که گذشت خالی زمان، در نهایت به نفع ما تمام خواهد شد، ولی آیا تضمینی برای این هست که گذشت زمان حتماً با نتایج مثبتی برای ما رقم خواهد خورد؟ نکته شگفت آور این است که گاه ما چنان با اعتماد و اشتیاق افراطی به گذشت زمان یا انتظار دلخوش می شویم که فکر می کنیم، از این انتظاری که ما می کشیم صرفاً نتایج مثبت در انتظار ماست، ولی به نظرم این گونه تصور و تفکر می تواند رنگ و بوی خودفریبی باشد. ما بر اساس کدامین شواهد یا سعی و تلاش می توانیم به نتیجه انتظار خودمان خوش بینانه قضاوت کنیم که چیزهای خوبی در انتظار ماست مثل این جمله معروف " که روزهای خوب خواهند آمد " آیا آمدن روزهای خوب برای همه امری محرز و قطعی است؟ شاید داشتن چنین باوری در ما احساسات خوبی را به وجود آورد، ولی وقتی با چنین نتیجه مورد انتظاری مواجه نشویم، آن گاه بعید نیست دچار سرخوردگی و خودفریبی نشویم. به نظرم روزهای خوب ساختنی و آفریدنی هستند، نه آمدنی و از راه رسیدنی، اگر چنین نبود و فقط با انتظار می توانستیم شاهد روزهای خوبی باشیم و الهه موفقیت با پای خود از راه می رسید، آن گاه دیگر سعی و کوشش افراد بی





معنی می شد و همه صرفاً با انتظار کشیدن صاحب هر چیزی می شدند و هر چقدر بیشتر صبر و انتظار می کشیدند به چیزهای با ارزش و موفقیت های بزرگتری دست می یافتند، ولی آیا واقعاً چنین است؟ یعنی در جامعه افرادی به موفقیت های عالی و بزرگتری می رسند که از دستاویز صبر و انتظار محکم گرفته اند؟ به نظر می رسد صبر و انتظار هنگامی سودمند باشد که ما در مسیر تلاش و کوشش خودمان باشیم و عجلانه برای خلق موفقیت های زندگی خودمان فکر نکنیم، بلکه چنان صبر و حوصله به خرج دهیم که بتوانیم به خودمان اجازه بدهیم که به تلاشمان ادامه بدهیم، چرا وقتی عجله وار تصمیم می گیریم یا تلاش می کنیم یا برای زیارت الهه موفقیت خیلی عجله می کنیم، ناخواسته احساسات شدیدی بر ما هجوم می آورد و مانع تداوم تلاش ما می شود، درواقع از شدت اشتیاق، دچار آشفتگی می شویم و روند تلاش ما مختل و کند می شود. از این منظر شاید به صبر و انتظار با دیده مثبت نگریم که ما به کار و تلاش خودمان ادامه بدهیم و صبوری کنیم که ظفر در پیش است و با عجله کردن مانع کوشش خودمان نشویم.

🕊️ ❤️ 🕊️ با توجه به تصویر می توان گفت از آنجا که ریل قطار نه ابتدا دارد و نه انتها، و بیشتر شبیه یک تکه ریل جداگانه است، شاید گفت چنین فردی نه می داند از کجا آمده است و قرار است به کجا برود ( به قول مولانا: روزها فکر من این است و همه شب سختم، که چرا غافل از احوال دل خویشتم، از کجا آمده ام و آمدنم بهر چه بود، به کجا می روم آخر نمایی وطنم) و این چیزی شبیه بی هدفی می ماند، چرا که راه و مسیر مشخص شده ای نیست یا وجود ندارد که نشان دهد فرد تا به حال، در مسیری هدفمند حرکت کرده است و باز همچنان به این مسیر هدف مند خود ادامه می دهد. تصویر بیشتر نشان دهنده جا ماندن یا در جا زدن فرد را نشان می دهد و شاید هم این چنین گفت که فرد در جایی (



با توجه به اینکه فرد در جایی کویری به انتظار ایستاده است و... منتظر سوار شدن بر **قطار موفقیت** است که ممکن است هیچ وقت چنین قطاری از راه نرسد و در کل جا مانده از قطار زندگی شود.

👌 ❤️ 👌 به نظر می‌رسد وقتی در زندگی هدف داشته باشیم یا به فکر زندگی هدفمند باشیم، این تصور پیش می‌آید که هدف باعث می‌شود گذشته و زمان حال و آینده ما با هم پیوند داشته باشند و این یعنی قطار زندگی ما بر روی یک ریل سرتاسری هدف‌مند شده طی خواهد شد و ما با کوله باری از گذشته شروع به حرکت می‌کنیم و در زمان حال جاری می‌شویم تا به زمان محقق شدن اهداف خودمان یعنی آینده برسیم. گاه به نظر می‌رسد گذشته مثل دانه هدف‌مند و برنامه‌ریزی شده درخت موفقیتی می‌ماند که با مراقبت و نگهداری از آن در زمان حال، کمک می‌کنیم تا میوه گذشته ما در زمان آینده، میوه و محصول (موفقیت) بدهد.

👌 ❤️ 👌 به نظر می‌رسد تصویر می‌خواهد این اندیشه را القا کند که ما گاه در زمان و مکان نامناسبی به انتظار می‌ایستیم یا می‌نشینیم، مثل همین ایستگاه‌های اتوبوس و تاکسی و مترو، که گاه به خاطر عدم آگاهی یا تمرکز ناکافی، در ایستگاهی منتظر وسیله نقلیه‌ای می‌شویم که قرار نیست و نبود از اینجا عبور کند و چه بسا گاه اشتباهی هم سوار شویم و از مسیر و مقصد واقعی خودمان هم دور شویم و در جای نامناسبی پیاده شویم و چه بسا مجبور به بازگشت شویم و این چنین هم زمان را از دست می‌دهیم هم دیرتر به مقصد و مقصودمان برسیم. شاید قضیه فوق را چنین تعبیر کرد که گاه ما در زندگی هم بی‌هدف، عمر را طی می‌کنیم و یا گاه اهدافی را انتخاب می‌کنیم که ممکن است ما را به مقصود واقعی زندگی خودمان نرساند مثل همان سوار شدن اشتباهی در ایستگاهی است که،



مقصد واقعی ما نیست. آری وقتی در زندگی هدف نداشته باشیم، زندگی و زمان خودمان را با بیهودگی ها و رزومرگی ها و چیزهای بی ارزش یا کم بها سپری خواهیم کرد و یا که اگر اهداف درست و سنجیده ای را انتخاب نکنیم، باز نه تنها زمان را از دست می دهیم و چه بسا دیگر فرصت تغییر اهداف خودمان را نداشته باشیم که بتوانیم راهی را که اشتباه رفته ایم دوباره برگردیم و جبران کنیم.

🙌 ❤️ 🙌 جهت نگاه مرد مسافر قطار زندگی رو به عقب است و این یعنی هنوز منتظر رسیدن قطار است و امیدوار است که از راه برسد. اما آیا واقعا قطاری که منتظرش بوده، آمده گذشته است یا هنوز در راه است؟ آیا قطار دیگری خواهد بود که او را به مقصد برساند یا اینکه بایستی روزها منتظر بماند تا قطار مسیر او باز آید و سوار شود یا اینکه باید با پای پیاده راهی مقصد خود شود و چه بعید و طولانی به نظر می رسد با پای پیاده، راهی طولانی را طی کنیم، هر چند که می گویند " برای کسی که آهسته و پیوسته راه می رود هیچ راهی دور نیست " یا که " رهرو آن نیست که گهی تند و گهی خسته رود، رهرو آن است آهسته و پیوسته رود ".

🙌 ❤️ 🙌 جهت نگاه مرد به عقب، می تواند به معنی نگاه او به گذشته اش باشد که آیا با آن کیفیت گذشته ای که داشته است. امید می رود فرد را باز در مسیر کامیابی زندگی هدایت کند و به سمت دیدار او با الهه موفقیت در آینده سوق دهد؟ اگر زمان و ساعت را مثل ماشینی فرض کنیم، چنین سوالی پیش می آید که آیا با ماشین گذشته می توان در زمان حال نیز رانندگی کرد و به آینده موفقیت آمیزی رسید؟ یعنی اگر زمان حال و آینده ما امتداد همان گذشته با آن کیفیتی که داشته است، می تواند آینده موفق و سبزی را برای ما رقم بزند؟ به نظر می رسد جهت نگاه مرد به عقب یا گذشته، به این معنی باشد که فرد



هنوز به گذشته خود چسبیده است و فکر می کند گذشته اش او را نجات خواهد داد و بنای آینده درخشانی را پایه ریزی خواهد کرد؟ ولی آیا گذشته ای که گذشته است و نمی تواند به فرد اجازه تغییر و تحول بدهد و زندگی و آینده متفاوت و بهتر از گذشته خود بسازد، چه لزومی هست یا دارد که گذشته را همچنان به یدک کشیم، وقتی هیچ تاثیر مثبت و سازنده ای برای آینده ما ندارد، به نظر می رسد بهترین راه برای ساختن آینده موفق، حذف گذشته تلخ و شکست خورده و ناکام است، وگرنه وقتی رنگ و بوی زمان حال ما همچنان آغشته به زمان گذشته سوخته باشد، جای هیچ امید و شکی نیست که آینده ما هم همشکل گذشته غیرقابل تایید باشد.

🌸 ♡ 🌸 **وقتی در زندگی هدفی نداشته باشیم، دچار سردرگمی و کلافگی می شویم.**

روز و شب ها را بی هیچ برنامه مشخصی طی می کنیم. وقتی بی هدف هستیم انگار گمشده ای داریم که نبودش آرام و قرار را از ما می گیرد همش فکر می کنیم یک جای کار می لنگد و جای خالی یک چیزی احساس می شود، چیزی که می تواند آرامش را به ما برگرداند و به ما و زندگی ما ارج و بها می بخشد. انسانی که در زندگی، هیچ هدفی ندارد،

بی شک گرفتار یک سبک زندگی حیوانی (**زندگی گوسفندی**) است، یعنی مشغولیت های روزانه او شبیه دغدغه های حیوانات است، یعنی به ابتدایی ترین چیزها سرگرم است، یعنی خوردن و خوابیدن و... و پرسه زدن های ناتمام و بی هدف در پیچ و خم کوچه و خیابان های شهر و در کل پر کردن اوقات خود با یک سری تکرار مکررات روزانه که هیچ ثمری به جز از دست دادن زمان و کسب دلخوشی های زودگذر و کاذب چیز دیگری ندارد. آیا فردی که با این **سبک رفتاری و فکری**، زمان خود را طی می کند به کجا می رسد و صاحب چه چیزی می شود؟ آیا برای چنین فردی به جز ناکجاآباد، جای مناسب دیگری



وجود دارد. شاید هم گفت انسان بی هدف مثل سرگردانی در دل کویر است که نمی داند به کدامین سمت و سو حرکت کند و مثل نقطه پرگاری فقط دور سر خود می چرخد و تنها چیزی که در این برهوت بی انتها می بیند همانا خودش است و خودش.

🕊️ ❤️ 🕊️ **به نظرم بی هدف بودن در زندگی، در واقع ناسپاسی کردن به خداوند است، از آنجا که خداوند خودش موجودی هدفمند است و هیچ وقت عبث آفرین و بیهوده کار نیست، پس چگونه انسان که در نظر خداوند، اشرف مخلوقات است و انسان ها، این لقب خدادادی را وارد زبان خود کرده اند و مایه افتخار زرین خودشان می دانند، راضی می شوند که در این دنیا به بیهودگی و بی هدفی زندگی کنند و از اینکه دارند بی هدف، عمر را سپری می کنند، دچار عذاب وجدان نمی شوند و از اینکه این همه استعداد های مختلف خودشان را نابود می کنند و بهره ای نمی برند، شب ها می توانند یا خیال آسوده و راحت بخوابند؟ اینجا است که باید پرسید پس فرق من و امثال من با این همه موجودات از جمله حیوانات دیگر در چیست؟**

🕊️ ❤️ 🕊️ **از تصویر چنین برداشت می شود که تنها بودن فرد به این معنی است که هر کس باید به تنهایی از عهده سفر زندگی خود برآید و به تنهایی باید اهداف زندگی خود را تعیین کند و با تکیه بر خود، اقدام به مسافرت برای کسب موفقیت زندگی خود کند و این یعنی هیچ کس دیگر نمی تواند نه به جای ما زندگی کند و نقشی که در این دنیا را داریم به خوبی ایفا کند و یا اهدافی را که برای خودمان مناسب می بینیم یا توانایی و استعداد برآورده و عملی کردن اهداف خود را داریم، برای ما تعیین اهداف کنند و ما را هدایت کنند. سفر زمینه ساز تجربه و کسب آگاهی هایی می شود که با خانه نشینی به دست نمی آید همان طور که گفته اند **" بسیار باید سفر کرد تا پخته شود خامی "** گاه به تنهایی سفر**



رفتن، دل و جراتی بیشتر از آن می خواهد که بخواهیم به همراه خانواده یا با یک گروه دوستانه به مسافرت برویم.

🌸 ♡ 🌸 از چمدانی که در تصویر مشاهده می شود یعنی فرد برای راهی طولانی عزم سفر داشته است یا دارد و آنچه را برای خود نیاز می داند با خود همراه دارد، ولی آنچه این رفتن یا سفر را به وجود آورده است، نیازی است که فرد در ذهن خود آن را یافته است و **لوازم مهم سفر همان افکار و اندیشه هایی است که در ذهن خود دارد که شاید تبدیل به چیزی به نام دغدغه ذهنی شده است که فرد را بر آن داشته است تا عزم سفر ببندد.**

🌸 ♡ 🌸 گاه ما به مسافرت می رویم تا با تغییر محیطی خودمان، آرامش ازدست رفته ذهنی خودمان را بازجویم و با حال و هوایی تازه وارد کارزار زندگی شویم و برای کسب موفقیت های خودمان، از نو تلاش کنیم، **گاه سفر تلنگر بیداری یا نقطه عطفی است و باعث می شود آدمی در خود احساس تغییر و تحول کند یا که خود را نیازمند دگرگونی و بازآفرینی ببیند، ولی سفر هم مثل هر چیز دیگر برای همه تاثیر یکسانی نمی گذارد، چرا که ما شاهد سفرهای کوتاه و بلند خیلی ها را می بینیم ولی انگار هیچ تاثیری بر رفتار و افکار آنها را نمی بینیم، چرا که به نظر می رسد هدف خیلی ها از سفر رفتن و یا گشت و گذار کردن، وقت گذرانی یا خوشگذرانی های ظاهری و موقت است و من تا به حال از زبان مسافری نشنیده ام که به مسافرت رفته ام تا از این طبیعت و جهان هستی و از چرخش این چرخ گردون درس و دانش و آگاهی یاد بگیرم. گاه از خودم می پرسم **چند نفر از این مسافران وقتی وارد باغ سیبی می شوند مثل نیوتن فکر می کنند و در ذهن خود به دنبال شکار لحظه ای شگفت انگیز باشند که با طرح سوالی یا اندیشه ای، راهی یا طرحی نو در جهان دانش و اندیشه به وجود آورند.** به نظر می رسد وقتی این گونه مسافران و مهمانان**



وارد باغ می شوند، همان لحظه که دستشان به سیب سبز کال یا سیب سرخ حوا می رسد، اولین کاری که می کنند این است که سیب را به دندان بکشند، شاید جواب خیلی ها این باشد که ما آمده ایم فارغ از همه چیز شاد باشیم و لذت ببریم و اینجا محل کلاس درس نیست، ولی **آیا بزرگترین کلاس درس می تواند به غیر از این طبیعت و جهان هستی باشد؟** به نظر می رسد شاید سفر کردن ما را ناخواسته با تجربیاتی، روبرو و آگاه سازد، ولی وقتی با بینش و ذهن باز و نگاه بینا و دانا قصد سفر نکنیم، کمترین بهره را از سفر ببریم و چه بسا تنها ارمغان سفر همان خستگی راه باشد. گاه آدمی موقع سفر کردن چنان غافل می شود که از محیط خود نیز بی خبر می ماند و سفر را تنها طی کردن طول راه می دانند و سفر برای خیلی ها همان رانندگی کردن در مسیر رفت و برگشت است.

🕊️ ❤️ 🕊️ **کویر می تواند به معنی جای نامناسب برای زندگی باشد و گویا انسان بی هدف هم مثل کسی است که در کویر و بیابان سردرگم است** و راه مشخص شده ای با عنوان هدف ندارد که بعد از انتخاب، بتواند در آن مسیر حرکت کند. **بی شک شهر موفقیت هیچ شباهتی با سرزمین کویری و بیابانی ندارد** و هیچ کس دوست ندارد در کویر زندگی کند که از **رنگ سبز نشاط و امید و توانایی** در آن خبری نیست، برای همین است که شاید هر کسی در این شرایط بود به فکر سفر می باید بود و خود را به جای بهتری برساند و این کار نیز تنها از عهده هدف می آید، وقتی هدفی باشد یعنی می خواهیم از وضعیت نامطلوبی به وضعیت مطلوبی تغییر کنیم و سفر هر چند به **تغییر محیطی** منجر می شود، ولی ما به **تغییر محیط ذهنی** خودمان هم نیاز داریم، چرا که آنچه را که برای ما مطلوب یا نامطلوب نمایان می سازد، ذهن ماست، درواقع ما در ذهن خویشتن به وضع موجود خودمان راضی نیستیم و دلمان تغییر و دگرگونی می خواهد و اینجاست که با هدف گزینی هم به تغییر فکری





خودمان کمک می کنیم و هم اینکه در جهت دستیابی به شرایط جدید و بهتری حرکت می کنیم، شاید از این بابت باشد که برخی افراد حتی مردان علمی و نامی موفق نیز وقتی به سفر و مسافرت می رفتند بعد از برگشتشان، هم خودشان و هم زندگی شان را متحول می کردند چرا که تجربیاتی که از سفرهای خود می آموزند، انگار که کلید یا رمز موفقیت زندگی شان را پیدا کرده اند و بر آن اساس بنای آینده موفق خودشان را پایه گذاری می کنند.

🕊️ ❤️ 🕊️ کویر با اینکه از نظر ساختار محیطی و جغرافیایی، در نگاه اول برای ما آدمی ناخوشایند و غیرجذاب جلوه کند ولی **محیط کویری نیز برای خود امتیازاتی دارد که سایر نقاط جغرافیایی ندارد**، به طوری که امروزه بیشتر تکنولوژی مربوط به هوا فضا در ناحیه کویری استقرار می یابند. در واقع صرف کویر نمی تواند به معنی نبود استعداد و توانایی و کارکرد یا کاربرد های منحصر به فردی ندارد یا نمی تواند داشته باشد. امروزه حتی برنامه بیابان زدایی هم در دستور کار دولت هاست. گاه وقتی خودم به ناحیه کویری فکر می کنم، **با خود می گویم چه بسا محیط خوبی برای تفکر و اندیشیدن و واکاوی خود یا خودشناسی و خودسازی باشد**، از اینکه محیطی ساکت و آرام و به دور از دغدغه های شهرنشینی است و از این کویر هم می توان درس هایی آموخت که نتوان در سایر نقاط جغرافیایی یاد گرفت، به ویژه درس مقاومت و ایستادگی و استقامت را می توان از کویر یاد گرفت، به طوری که گیاهان و حیوانات کویر نشین نیز دارای ویژگی های این چنینی هستند، مثلاً کاکتوس یا گیاهان خاردار می توانند روزها یا هفته ها بدون آب و بارندگی به حیات خودشان ادامه بدهند. و این کار به معنی سازگار شدن گیاهان و جانوران با شرایط محیطی خودشان است، به نظر می رسد هر محیطی گیاهان یا جانورانی را پرورش می دهند که مناسب با آن محیط





باشند و ویژگی های محیطی نیز در این گونه حیوانات یافت می شود، در کل می توان گفت آب و هوا بر شرایط فیزیکی و روانی موجودات تاثیر می گذارد، به طوری که **خلق و خو و رفتار و تفکر آدمی نیز تحت تاثیر آب و هوا و محیط زیستی و فیزیکی اطراف خودش است.** به طوری که به نظرم فقر یا غنای فکری و فرهنگی آدم ها بستگی به محیطی دارد که در آن زندگی می کند، ولی نباید این گونه تصور شود که ما آدمی کاملا تحت سلطه تاثیر محیط هستیم و بدون هیچ گونه تاثیر متقابلی، از سوی محیط احاطه شده ایم، یعنی ما نمی توانیم همه خطا و اشتباهات خودمان را به گردن محیط اندازیم وقتی که از مسولیت انجام کارهایی که برای آدمی امکان پذیر باشد، طفره برویم.

🙏❤️🙏 **اینکه با تغییر محیطی و کوچ کردن به جای دیگر می تواند به تغییر زندگی ما منجر شود در کتاب آسمانی ما هم اشاره شده است** و اگر می بینیم در محیطی که واقع شده ایم که نمی گذارد رشد کنیم یا زندگی بهتری را بسازیم باید کوچ کنیم و راه تغییر را در پیش بگیریم. تغییر هر چند سخت و رنج آور است بخاطر اینکه تمامی عادت های فکری و رفتاری و محیطی ما را متزلزل می کند، ولی هدف ارزشمند و مهمی در زندگی داشته باشیم که به هیچ وجه نتوانیم از آن چشم پوشی کنیم و منصرف شویم، آن گاه باید رنج تغییر و سفر را به جان خرید، حتی اگر قرار باشد راهی طولانی را پیماییم ( مثل حدیث معروف که کسی که طالب علم و دانش باشد حتی مجبور باشد به کشور چین هم سفر می کند ) حدیث **«اطلبوا العلم و لو بالصین...»** در حدیثی از پیامبر(ص) آمده که **« علم را بجوید حتی اگر در چین باشد»**

🙏❤️🙏 **سفر باید هدفدار، هدف مند و برنامه ریزی شده باشد و زندگی مثل یک سفر است** و اگر زندگی ما نیز هدف مند نباشد، بی شک ارمغان سفر برای ما به جز خستگی و



رنج مضاعف چیزی دیگری نخواهد بود، گویا تلاش و سفری بیهوده کرده ایم، سفری که از قبل برای آن هیچ برنامه و نقشه ای نداشته ایم، یک سفر ناگهانی و بدون هدف و برنامه. مسلم است با چنین سفری. نه تنها چیزی عاید ما نشود بلکه سفر هم به نوعی برای ما سردرگمی خواهد بود. چون از قبل قرار نبود کجا خواهیم رفت و چگونه باید برویم و برای چه به سفر می رویم و نتایج مادی و معنوی این سفر چه چیزی خواهد بود؟ آیا از نظر جسمی و روانی و مالی. آمادگی قبلی و کافی داشتیم؟ آری وقتی سفری بدون برنامه و هدف داشته باشیم، درواقع سفر هم به نوعی سرگردان شدن است مثل خیلی ها که از صبح تاشب در کوچه و پس کوچه های شهرهای کوچک و بزرگ در حال پرسه زدن هستند بدون اینکه هدفی را تعقیب کنند و از سرمایه زمان یا اوقات فراغت خودشان به درستی استفاده کنند. سفر قرار نیست فقط به سفرهای برون شهری یا خارج از کشور اطلاق شود، **همین که ما هر روز بیشتر از نصف شبانه روز را در بیرون از خانه به سر می بریم به نوعی سفر کردن است** سفر درون شهری. کارگر یا کارمندی که هر روز با هدف کار و خدمت از خانه خارج می شود و به محل کار خود می رود، درواقع در حال سفر کردن هدف مند و معنادار است که عکس اینها هم خیلی از بیکار و علاف و بی هدف ها از صبح می زنند بیرون و نصف شب به خانه بر می گردند و بدون هیچ حاصلی و با از دست دادن زمان بیشتر، در واقع مشغول سفر بی برنامه و بیهوده ای بودند که به جز خستگی و خواب آلودگی چیزی دیگری را صاحب نمی شوند و اگر این گونه افراد دچار عذاب وجدان هم نشوند، جای سوال است و تعجب!؟



کسی با سکوتش،

مرا تا بیابان بی انتهای جنون برد

کسی با نگاهش،

مرا تا درندشت دریای خون برد

مرا باز گردان

مرا ای به پایان رسانیده

آغاز گردان!

حمید\_مصدق

🕊️ ❤️ 🕊️ **سفر زندگی هر انسانی از لحظه انعقاد نطفه اش شروع می شود** ( هر چند باید گفت سفر زندگانی هر انسانی متأثر از عوامل قبل از شکل گیری نطفه اش شروع می شود که این عوامل شامل دو قسمت کلی است. عوامل نوعی و تاریخی و برون نسلی و عوامل اختصاصی، فردی، خانوادگی و درون نسلی) و تا لحظه مرگ ادامه دارد و هر چند بعد از مرگ هم سفری دیگر در پیش داریم که از چند و چون آن چندان به طور واضح و شفاف و صریح، چیز زیادی نمی دانیم، با این وجود در ابتدا وظیفه داریم در فاصله و طول راه بین تولد و مرگ، سفر زندگی به یاد ماندنی خودمان را عملی کنیم.



🕊️ ❤️ 🕊️ وقتی از این منظر به سفر زندگی نگاه می کنیم، **انگار قطار زندگی ما در طول یک مسیر خطی و پیوسته حرکت می کند که دارای مراحل و ایستگاه هایی است** که به صورت مرتب و منظم و به شکل منطقی آن را طی می کنیم مثلاً **ایستگاه های جنینی، نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، بزرگسالی، میانسالی و پیری** و در نهایت به **ایستگاه مرگ** می رسیم. شاید فکر کنیم وقتی سفر زندگی با مرگ خاتمه می یابد چقدر تلخ و غم انگیز است، ولی نمی شود مرگ فی نفسه چیزی بد و دردناک است، چرا که مرگ هم می تواند مثل تولد باشد که چیز زیادی از آن نمی دانیم وقتی پا به دنیا می گذاریم. با این وجود اصل زندگی این نیست که کاش مرگ نبود یا از آن اجتناب می کردیم و چیزی به نام مرگ نبود، بلکه مهم همین طول راه سفر زندگی است که متأسفانه بلد نیستیم خوب زندگی کنیم و چون بلد نیستیم نمی توانیم از سفر زندگی لذت ببریم و همش با یادآوری مرگ، زندگی را بر خودمان جهنم می کنیم و از اصل زندگی دور می افتیم.

🕊️ ❤️ 🕊️ به نظر می رسد **آنچه کیفیت سفر زندگی ما را تحت شعاع خود قرار می دهد کیفیت اندیشه های ماست** و ما با نوع نگرش و اندیشه هایی که داریم سفر زندگی خود را می سازیم و یا از آن لذت می بریم یا رنجور می شویم. گاه شده مثلاً در یک خانواده، برخی اعضاء راضی و مایل به سفر رفتن نیستند یا اینکه بر مقصد یکسانی توافق ندارند، مسلم است که در چنین شرایطی آن کسی رضایت سفر نداشته بود، نتواند در صورت رفتن از این سفر لذت ببرد، چون از قبل آنچه در ذهن خود با عنوان کیفیتی از اندیشه های سفر داشته است، به فرد اجازه نمی دهد از سفر لذت ببرد چون لذت بردن از سفر را منوط به چیزهایی دیگری می دانسته است که در شرایط سفر موجود آن را محقق نمی بیند. درواقع برخی از ما آدمی این طور فکر می کنیم که سفر زندگی من باید آن گونه که دلم می خواهد باید



باشد و پیش بیاید و تنها در این شرایط می توانم از سفر زندگی خودم لذت ببرم، ولی وقتی تعیین مسیر سفر زندگی خودمان را به دست عوامل بیرونی و از جمله اعتقاد به سرنوشت ببینیم و سرنوشت هم برای ما سفر زندگی دلخواهی را نوشته باشد، آن گاه همش دست به شکوه و گلایه می بریم که چرا من چنین مسیر زندگی را باید طی کنیم و از اینکه نمی تواند از زندگی لذت ببرد یا شاید لذت بخش سازد، آرزویک مرگ می کند تا سفر زندگی اش کوتاه مدت شود، انگار که تحمل سفر زندگی را ندارد و خفتن در آغوش مرگ را آرام بخش و لذت بخش می داند اما این چنین افرادی از کجا بدانند که هنر و فلسفه والای وجودی انسان در این دنیا، هنر زندگی و خوب زندگی کردن است نه هنر مرگ و مردن. در پایان از تمامی دوستانی که در هشتمین تفسیر تصویر سال ۹۵، مشارکت و همراهی کردند، صمیمانه تشکر می کنم.





# محمد نظری کندشمن

کارشناس ارشد روانشناسی

کارشناس امور بهزیستی

۰۹۱۴۳۵۴۲۳۲۸

<http://nazaribest.samenblog.com/>

<https://telegram.me/successmotivathion>

[nazaribest@yahoo.com](mailto:nazaribest@yahoo.com)

<http://ketabesabz.com/authors/1505>

۱۳۹۵/۵/۳۱